الهام و مکاشفه

نوشته: رضا مسعودی

فهرست

حیاتی‌ترین مسأله زندگی روزمره انسان‌ها، مذهب و رابطه انفرادی با خالق خود، خدا می‌باشد؛ رابطه‌ای که از خدا سرچشمه گرفته و خود خدا پیش قدمش بوده است. پایه و اساس هر مذهب همانا الهامی بودن آن از جانب خداست، زیرا در این روزها این قدر مذاهب وجود دارد که اگر آدمی بخواهد سر فرصت و با دقت همه آنها را مطالعه کند، عمرش کفاف نخواهد داد. توسط الهام است که حقانیت هر دینی آشکار می‌گردد و اگر بخواهیم معنی و مقصود الهام و شرایط آن را درک کنیم و معیاری برای سنجش الهام حقیقی داشته باشیم، آن وقت یافتن حقیقت و راه راستی چندان مشکل نخواهد بود و قادر خواهیم بود که کشتی افکارمان را در اقیانوس طوفانی به ساحل برسانیم.

الهام چیست؟

بین انسان‌ها درمورد معنی الهام تفاوت عقیده زیادی وجود دارد، حتی در میان رهبران مذهبی که از یک کتاب یا یک مذهب پیروی می‌کنند، اگر شما از رهبر دینی محله خود بپرسید معنی الهام چیت و بعد همین سؤال را از یک عالم دیگر بپرسید جواب متفاوتی را می‌شنوید. از زمانی که بشر به فکر درک الهام افتاده بحث‌های بسیاری را به وجود آورده که اکثر اوقات نتیجه‌اش خصومت و جدایی و نفاق بین آدمیان گردیده است و می‌توان با صراحت تمام گفت که یکی از عوامل اصلی که سبب تنفر و انزجار مردم از یکدیگر شده همانا تعصبات مذهبی و یا بر اثر تفاوت عقیده درمورد الهام الهی بوده و هست و خواهد بود و به طور یقین بایستی گفت که خداوند از چنین تعصبات و کوته‌فکری بشر خشنود نمی‌باشد. خدا توسط الهام خود، خواسته است که انسان‌ها را با یکدیگر صلح دهد تا همانند اعضای یک خانواده در کنار هم زندگی کنند، زیرا او خالق تمامی آدمیان می‌باشد و همه انسان‌ها را یکسان از محبت و لطف خود مستغنی می‌گرداند، «زیرا نزد خدا طرفداری نیست.»

«**بنی آدم اعضای یکدیگرند که در آفرینش ز یک گوهرند**»، بنابراین اگر در روابط انسان‌ها در باب مذهب و الهام اختلاف و دشمنی به وجود آمده است، تقصیر از خالق مهربان و رحیم نیست، بلکه علت تفسیرات و تعبیرات غلطی است که آدمی از مذهب و الهام الهی نموده است. بعضی‌ها معتقدند که الهام به معنی نوشته‌هایی است که صحیح و سالم به صورت کتابی از آسمان به وسیله خدا فرستاده شده؛ یعنی نوشته‌ای که خود خدا آن را املا نموده است. متأسفانه بسیاری از هم وطنان عزیز و مردم خاورمیانه، معنی الهام را در این تفسیر یافته‌اند، غافل از این که تمام کتاب‌های آسمانی یا بر روی سنگ یا چرم و یا پوست و یا پاپیروس و امثال آن توسط انسانی که خداوند او را از روح خود هدایت کرده است نوشته شده، همین گروه مقصود الهام را در ابلاغ بعضی از اطلاعات سری درباره خدا، زمین و آسمان می‌دانند و معتقدند که شامل اصول و تعلیماتی است که فوق فهم بشر می‌باشد و همچنین مربوط به علم و دانش زمین و کهکشان‌ها می‌باشد و بسیاری از آنها به وسیله دلایل بسیار پیچیده عقاید عجیب از اعداد و کلمات درآورده و تمام کشفات علمی را با تعبیرات و تفسیرات خود می‌آزمایند.

جای تأسف است که بگوییم چنین افرادی صدمات بسیاری به خاطر طرز فکرشان به بنی بشر وارد آورده‌اند که تاریخ بهترین گواه آن می‌باشد. بایستی دید که نقش الهام در سازش در زندگی و حوادث آن چیست؟ اثر الهام در صلح با خالق که به وسیله بخشش گناهانی که همه انسان‌ها مرتکب شده‌اند، چه می‌باشد؟ آیا آرامش و تسلی به روح انسان عطا می‌کند یا نه؟ زیرا الهام در زندگی بشر دارای نقش بسیار مهم و حیاتی می‌باشد. برای ما انسان‌ها جز الهام حقیقی خدا، هیچ چیز دیگری نمی‌تواند آرامش‌بخش باشد، زیرا در وجود بشر ذوق رسیدن به خالق در عمق قلب و وجدانش همانند شعله‌ای جاودانه می‌سوزد و تا به نور ابدیت الهی نرسد به آدمی اجازه آرامش و تسلی و شادی و قرار نمی‌دهد و هیچ چیز دیگر نمی‌تواند اضطراب ونگرانی و تزلزل خاطر آدمی را مرتفع سازد، زیرا آدمی وقتی به دنیایی که در آن قرعه به نامش زده شده تفکر کند و با معنا و تجربیات زندگی رو به رو می‌شود و به فکر فرو می‌رود، احساس بیهودگی و پوچی کرده و خود را آواره و سرگشته می‌بیند، زیرا سؤال‌های زیادی در برابرش قرار می‌گیرد که قادر نیست پاسخ آنها را بیابد. سؤال‌هایی چون: از کجا آمده‌ام؟ و به کجا می‌روم؟ و آمدنم بهر چه بود؟

گاه مجهولات به صورت رمز بزرگی درمی‌آید که حتی علم و دانش بشر و اطلاعات کامپیوتری نمی‌تواند او را قانع سازد؛ در اینجاست که الهام الهی معنی تازه‌ای به خود می‌گیرد و آن اینکه پاسخگوی سؤال‌های عمیق زندگی نیز می‌شود و شکی نیست خالق مهربان، این تمایل و آرزو را در قلب بشر نهاده تا به سعادت ابدی و آرامی جاوید برسد، زیرا خدا مایل است که همه انسان‌ها به سویش برگردند و فراموش نباید کرد خداوندی که این تشنگی رسیدن به او را که در وجود هر انسانی نهاده است، آب حیاتی نیز برای رفع عطش آن قرار داده... شاید کسانی باشند که الهام

الهی را ضروری تشخیص نداده و عقل انسان را در این مورد کافی بدانند و بگویند بشر با کوشش و قدرت خود قادر است خود را راضی نگه دارد و خوشی جاوید را صاحب شود؛ بایستی گفت از بدو آفرینش عالم، در هر دوره و زمانی، متفکرین و فیلسوفان و حکیمان بسیاری بودند که سعی تمام کردند، ولی هیچ یک به مقصد نهایی نرسیدند.

آنها کوشش کردند که با عقل و خرد، معمای عالم خلقت را نیز حل کنند، اما هیچ کدام موفق نشدند، چون بدون الهام الهی این امر میسر نمی‌باشد، زیرا دانش و عقل بشر آن قدرت و استعداد را ندارد که در تاریکی به نور معرفت برسد، فقط در پرتو مکاشفه خداوند است که بشر می‌تواند به سر مقصود زندگی برسد. همانطوری که در ابتدا یادآور شدم، مذاهب در این عالم بسیارند... همه مذاهب ادعا می‌کنند که راه ما کامل‌ترین و برحق‌ترین راه است، ولی نبایستی تصور نمود که همه آنها برحق هستند. در میان تمام مذاهب عالم فقط یکی از آنها الهام حقیقی خدا را مکشوف می‌سازد و فقط یکی از آنهاست که امید بشر به آن بستگی دارد. فراموش نکنیم همان طوری که خدا یکی راهش هم یکی است. سؤال مهم که بایستی به آن پاسخ داد، این است که کدام راه حق است و شرایط حقانیت آن چیست؟

برای درک معرفت و الهام حقیقی خدا بایستی لااقل این نکته را در نظر داشت که الهام حقیقی، پاسخگوی احتیاجات روح هر انسان است و جواب به سرگردانی‌های اخلاقی و روحانی می‌باشند و بایستی توسط این نیازهای بزرگ بشر مورد آزمایش قرار گیرد که عبارتند از:

۱- سازش در زندگی و حوادث آن.

الهام حقیقی حیات جاویدان را که هر انسان در طلب آن است اعطا می‌کند، زیرا تمام کوشش بشر همانا برای به دست آوردن نجات و حیات جاویدان است تا بتواند به خدا برسد و شناخت خودی و خالق و آمرزش گناهان و پاک نگاه داشتن قلب جز آن می‌باشد، زیرا الهام حقیقی در میان مشکلات زندگی ایمان و امید به ارمغان می‌آورد و توجه بشر را به سوی زندگی بهتر مخصوصا زندگی پس از مرگ جلب می‌کند و نشان می‌دهد که هدف و مقصود خدا از زندگی ما انسان‌ها بر این عالم خاکی چه می‌باشد و در واقع پاسخگوی نیازهای عالم جسم نیز به طور کامل می‌باشد.

۲- صلح با خدا به وسیله بخشش گناهانی که همه انسان‌ها مرتکب شده‌اند.

الهام الهی با وجدانی که خالق تعالی به همه انسان‌ها عطا کرده موافق می‌باشد، قوانین و تعلیمات اخلاقی که از طرف خداوند عطا می‌شود با قوه باطنی بشر هماهنگی دارد، زیرا در وجدان ما یک قوه صحیح که بد را از خوب و حق را از باطل تشخیص می‌دهد وجود دارد و این قوه را از بدو آفرینش خدا در درون آدم و حوا نهاد. درباره سیرت و قوه باطنی انسان در تورات آمده است که انسان آن را از خدا دریافت کرده به طوری که در پیدایش ۱: ۲۸ آمده است که: «پس خدا آدم را به صورت خود آفرید» که در اینجا صورت یعنی سیرت و صفات الهی که در آدمی قرار دارد و شاید بتوان گفت آنچه که در عمق بشر امروز به عنوان وجدان باقی مانده همان سیرت الهی است که به صورت ناقص و نه کامل بر اثر خطایای انسانی باقی مانده است.

۳- آرامی روح و بهبودی روابط انسان‌ها که در نتیجه آمرزش گناهان به دست می‌آید.

الهام حقیقی خدا مکشوف کننده خود خداوند است؛ یعنی خدای بزرگ را به بشر می‌شناساند، همانطوری که وجدان آدمی خدا را خدای قدوس، عادل و نیکوکار و عظیم می‌داند الهام حقیقی نیز بلاشک خدا را با همان صفات، بلکه به مراتب بزرگتر و عظیم‌تر معرفی خواهد نمود، زیرا یکی از معانی الهام همانا نفوذ خدا از دنیای معنوی به دنیای ما می‌باشد.

۴- وحدانیت خدا در الهام حقیقی

الهام حقیقی همیشه بر وحدانیت خداوند تأکید می‌کند، حتی عقل و منطق بشر بر وحدانیت خدا حکم می‌کند و آشکارا می‌گوید که تمام کائنات مخلوق یک اراده و فکر می‌باشد و نه دو خدا...

۵- مشهودیت و مکاشفه در الهام حقیقی

الهام حقیقی از مکاشفه خدا سخن می‌راند، زیرا در الهام، خدا خود را به بشر معرفی می‌کند.

پیامبران و انبیای سابق با گفتار آسمانی، مطالب بسیار عمیق و مقدس و جالبی از احکام و مشیت الهی به ما تعلیم داده‌اند، اما نمی‌توانند مردم را به درجه‌ای برسانند که خدا را آنطور که دوست، دوست را می‌شناسد و پدر پسر را می‌شناسد، بشناسانند. بعضی‌ها معتقدند که ما نبایستی به آن درجه خدا را بشناسیم و یا این حق انسان نیست که این قدر به خدا نزدیک شود... ولی آدمی تشنه شناخت خداست و عمیقا محتاج این است که خدا را به طور کامل بشناسد، منتها با قدرت خودش این امر میسر نمی‌باشد و هرگز نخواهد توانست که با اتکا به خود و یا دیگران به این هدف برسد. در اینجاست که محبت عظیم خدا در الهام آشکار می‌گردد و نیاز بشر را از روی رحمت و محبتش برآورده می‌گرداند. کتاب مقدس تعلیم می‌دهد که خدا از روی محبت عظیمش، خود را در «مظهر مشهودی» به ما آشکار گردانیده است تا ما قادر باشیم او را آنطور که هست بشناسیم، زیرا انسان هرگز نمی‌تواند و نخواهد توانست که خدا را آن طوری که باید و شاید بشناسد. مگر این که خود خدا خویشتن را آشکار نماید، انسان هرگز قادر نیست عمق معرفت و حکمت خدا را درک نماید جز اینکه خود خدا معرفت و بزرگی و قدوسیتش را آشکار سازد.

اشتباه خواهد بود که بگوییم خدا هرگز مایل نیست و یا نمی‌تواند خود را «مظهر مشهودی» آشکار سازد، زیرا هم از لطف و کرم و محبت خدا نسبت به انسان تشنه و حقجو به دور است و هم اینکه اگر آن را نپذیریم به توانایی و قادر بودن خدا شک نموده‌ایم. کتاب مقدس به خوبی بیان می‌دارد که اگر خدا خود را به آدم نمی‌شناسانید کوشش انسان که عبث و بیهوده می‌شد. هر قدر خدا را بیشتر بشناسیم نه فقط به ناچیز بودن خود در برابر خالق پی می‌بریم و خود را نیز را بهتر خواهیم شناخت، بلکه به همان نسبت و بیشتر عشق وصال به او نیز در وجودمان شعله‌ورتر می‌گردد. در این حالت است که ما به دو حقیقت بزرگ و مهم دیگر نیز بر اثر درک معنی الهام و شرایط آن پی می‌بریم.

اول آنکه متوجه می‌شویم خدای یکتا و انسان از جهت روحانیت دارای شباهت‌هایی هستند همانطوری که در تورات می‌خوانیم که خدا از روح خود به انسان دمید و او را به صورت خویش آفرید و بر اثر همین نزدیکی ممکن است خدا با انسان حرف بزند و دوم اینکه مفاد حقیقی الهام، تنها حقایق عمومی راجع به خدا نیست، اما خود خداست، زیرا در الهام خدا تنها معلوماتی درباره خود به ما عطا نمی‌کند، بلکه خود را مکشوف می‌سازد و اراده و سر خود را ظاهر می‌کند و از این سبب است که ما قادریم اراده الهی و مشیت او را درباره زندگی و تصمیمات روزمره خود بیابیم. اگر الهام اساسا حقایق عمومی درباره خدا بود، رضایت معنوی بدان حقایق و اعتراف شفاهی که مقبول ما باشد تنها چیزی می‌بود که از انسان خواسته شده بود، اما چون الهام تجلی خود خدا و گشایش قلبش به طرف ماست، ما باید قلوب خود را به سوی او بگشاییم و با محبت، اختیار و آزادی تمام به پرستش و ستایش او بپردازیم.

این را خود خداوند آشکارا بیان کرده و خود عیسی مسیح نیز آن را بارها اعلام نمود و پیامش هم همین بود و کلام خدا به ما نشان می‌دهد که خدا از روی محبتش خویشتن را در مسیح آشکار گردانید. آیات بسیاری وجود دارد که این حقیقت را به اثبات می‌رساند. شاید کافی باشد این گفته عیسی مسیح درمورد «مظهر مشهود» بودن خدا را نقل کنم که می‌فرماید: «هر که مرا دیده است پدر را دیده است»، البته این مطلب یعنی تماس مستقیم خدا با بشر از اسرار الهی است که در انجیل مقدس مکشوف گردیده و محبت عظیم خدا را نشان داده که چگونه، «که در ابتدا کلمه بود، جسم گردیده و در میان ما ساکن شد» (یوحنا باب اول). اسقف حسن دهقانی درباره مکاشفه خدا و یا «مظهر مشهود» در کتاب «کیمیای تبدیل» ضمن روشن ساختن این حقیقت که محبت خدا عامل اصلی تماس خالق با مخلوق بوده می‌نویسد: «بین خلقت خالق و خود خالق رابطه‌ای حقیقی وجود دارد، در خلقت خدا وحدتی وجود دارد که روان و تن و ماده و روح را شامل می‌شود. جسم قالب جداگانه‌ای از خلقت خدا نبود که الوهیت چند صباحی به طور موقت در آن ریخته شود.الوهیت معمای جالبی نیست که با بحث و انتقاد بتوان آن را گشود. حقیقت ذات احدیت مربوط به جا و مکان و حالات نیست. عمل و فعالیت خدا کل کائنات و سراسر خلقت را شامل است. این را نیز باید تصدیق کرد که خدا با خلق کردن آدمی او را به نحوی از آنجا در عملیات خود سهیم ساخته است و وی را خلیفه خویش قرار داده است. در واقع خدا را بدون خلقت خود و خلقت را بدون خدا نمی‌توان تصور کرد.»

«تا نفحت فیه من روحی شنیدم شد یقین   بر من این معنی که مازان وی اوزان ماست» (حافظ). برای وجود همین رابطه است که امکان شناسایی خدا جهت ما جود دارد و اگرنه چه نسبت خاک را با عالم پاک؟ پندار و گفتار و کردار، حرکات و عبارات ما هر چند ناقص باشند رابطه ما با خدا از طریق همین وسایل ناقص امکان‌پذیر است و نه از طریق دیگر. یک مشکل بزرگ در راه شناسایی و پرستش او وجود دارد و آن، این است که مؤمن از کجا بداند که

خدای حقیقی را می‌شناسد و او را می‌پرستد و نه خدای تخیلی را؟ به عبارت دیگر محک و معیار ما جهت تمیز بت خیالی با خدای واقعی چیست؟ «**وصف رخساره خورشید زخفاش مپرس   که در این آینه صاحبنظران حیرانند**» از کجا بدانید که علم ما از خدا تنها تخیلات و افکار خودمان نیست؟ «**تو را چنانکه تویی هر نظر کجا بیند؟   به قدر بینش خود هر کسی کند ادراک**». یک موضوع واضح است و آن اینکه برای شناسایی خدا محکی خارج از خود خدا نمی‌توانیم داشته باشیم.

اگر محک ما بینش و دانش خودمان باشد مشرک خواهیم بود و نه موحد. تنها ضمانتی که علیه بت‌پرستی و شرک وجود دارد این است که خود خدا خویشتن را آن طور که هست مکشوف سازد به طوری که مکاشفه‌کننده و مکاشفه یکی باشد. «**آفتاب آمد دلیل آفتاب   گرد لیلت باید از وی رو متاب**». «عرفت ربی به ربی» معنی‌اش این است که «در ابتدا کلمه بود، کلمه خدا بود و کلمه جسم گردید و میان م ساکن شد...». به عقیده مسیحیان خدا خویشتن را به وسیله شخصیت بشری به جهان آشکار گردانید، نه فقط تولد عیسی بلکه اعمال محبت‌آمیز و معجزات و خدمت و فداکاری او و تعالیم او، شستشوی پای شاگردان به وسیله او و بالاخره جان نثاری او بالای صلیب و قیام او از مردگان همه فعالیت خدا بوده است در خلقت خود برای رهایی بشر از قید گناه و خودپرستی. «**طبیب راه نیشین درد عشق نشناسد   برو به دست کن ای مرده دل مسیح دمی**». بشر ممکن نیست بتواند خدا را آنطور که واقعا هست بشناسد مگر اینکه خدا آنطور که هست خویشتن را مکشوف سازد و به عقیده مسیحیان خدا این عمل را انجام داد و معنی فرستادن پسر به وسیله پدر همین است. «**در ازل پرتو حسنت زتجلی دم زد   عشق پیدا شد و آتش به همه عالم زد   نظر کرد که بیند به جهان صرت خویش   خیمه در آب و گل مزرعه آدم زد**».

باید دانست که در این عمل ابراز محبت یعنی خیمه در آب و گل مزرعه آدم زدن خدشه‌ای بر وحدانیت ذات باری وارد نمی‌آورد و نه فقط محدودیت به او راه نمی‌یابد، بلکه قدرت کامل و بی‌انتهای او بیش از هر وقت ظاهر می‌گردد. شاهزاده‌ای که در قصر خود بماند و نتواند از آن خارج شود و به جز با درباریان با کسی دیگر تماس نداشته باشد نیرومندتر است یا شاهزاده‌ای که به هر کجا بخواهد بتواند رسیدگی نماید؟ «در را عشق فرق غنی و فقیر نیست   ای پادشاه حسن سخن با گدا بگو». کفر است که بگوییم که معلمی خدا شد، ولی کفر نیست که بگوییم خدا معلم شده تعلیم داد. دوستی که در خانه بنشیند و تنها به نامه‌های خود دل دوستان را شاد کند یک نوع دوست است و دوستی هم که در پریشان حالی و درماندگی با تمام کبریایی خود خم شده دست دوست را می‌گیرد و وی را از گرداب مذلت نجات می‌دهد نوعی دیگر. خدا در عین عمل و عین حال مکاشفه و دستگیری یعنی عیسی مسیح در دنیا. مکاشفه خدا فقط با کلمات در کتاب‌ها نوشته نشده است بلکه خود کلمه جسم گردید و میان ما ساکن شد و عملا در درد و رنج ما سهیم گردید که صلیب عیسی نشانه آن است.

مسیحیت همیشه خواهان تماس مردم با خدای واحد حقیقی بوده و می‌باشد. باید دانست که نویسندگان اناجیل و مؤمنین اولیه به مسیح معتقد به وحدت ذات خداوند بودند. توحید از اصول مسلم دین یهود بوده و پطرس و یوحنا هر دو از پیروان جدی آن دیانت بودند. عقیده آنها در آن وقت نسبت به توحید هیچ دست کمی از عقیده‌ای که مسلمین بعدها راجع به توحید تبلیغ کردند نداشت. پس مقصودشان از عبارت «پسر یگانه خدا»، «مولود از پدر»، «تویی مسیح پسر خدای زنده» چه بود؟ از اناجیل چنین برمی‌آید که به زبان آوردن این عبارت و معتقد بودن به مفاهیم حقیقی آنها شرط ایمان آوردن این عبارت و معتقد بودن به مفاهیم حقیقی آنها شرط ایمان آوردن به مسیح نبود، بلکه نتیجه زیستن با او بود. این یهودیان موحد متعصب، پس از زیستن با مسیح و متأثر شدن از او احساس کردند که در واقع با مکاشفه الوهیت در میان خود می‌زیسته‌اند. آن وقت نتیجه ایمان خود را به وسیله استعارات و کنایه‌ها و اشارات برای دیگران به رشته تحریر درآوردند. از این جهت است که این عبارت برای کسی که با این مکاشفه عملا رو به رو نشده است و مسیح را واقعا نمی‌شناسد، کفرآمیز و کاملا بی‌معنی خواهد بود.

ایمان شخص مسیحی هم با اقرار به این عبارات آغاز نمی‌شود. اقرار به این عبارات انتهای ایمان است نه ابتدا. تنها وقتی که شخصی مدتی در وادی گمراهی سرگشته و حیران می‌گردد و لب پرتگاه ترسان و هراسان، نمی‌داند چه بکند و ناگهان دست شبان نیکو را بر خود احساس می‌کند (که همه جا و همه چیز از آغل تا پرتگاه صحنه فعالیت محبت اوست) و خویشتن را در آغوش پر محبت او می‌اندازد و دار و ندار هستی خود را به وی تسلیم می‌کند و هر روز جرعه تازه‌ای از آب حیات و داروی شفابخش الهی او می‌چشد بدان اسم دیگری نمی‌تواند بدهد، به جز حضور خدا با او و

تجسم کلمه و تکلم با او، مولود شدن پسر از پدر و زیستن با او. باید دانست که این موضوعات برای تفریح ذهنی و فعالیت عقلی و تمرین مشاجره و جدل نیست، بلکه برای سلامت و شادی زندگی ماست. «**ما در پیاله عکس رخ یار دیدیم ای بی‌خبر ز لذت شرب مدام ما**».

ولی چرا عیسی مسیح؟

به چه دلیل می‌توان گفت که عیسی مسیح یگانه مظهر و مکاشفه کامل خداست و خدا در او خویشتن را بر ما آشکار ساخته است؟ مگر او بهترین در زمره الهام است؟ و یا الهام رفیع اعصار و آزمایش الهام در تمام زمان‌ها می‌باشد؟ دلیلی که می‌توان درمورد اینکه مسیح عیسی مکشوف‌کننده کامل خداست، بسیار می‌باشد؛ منتها بسته به فکر هر خواننده گرامی دارد که الهام خدا را چگونه تعبیر کند دلیل یگانه بودن طریق حیات را در چه چیزی بداند. اگر معنی الهام، آوردن کتابی آسمانی و موثق و کامل و معتبری همچون تورات باشد که مردم را مجبور به پیروی از قوانین و شریعت کند وگرنه عذاب خدا بر آنها خواهد آمد. عیسای مسیح نمی‌تواند اهمیتی بزرگتر از تورات داشته باشد، زیرا او هرگز چنین کتابی نیاورد و هرگز مردم را مجبور نکرد تا آن را قبول کنند، زیرا خود تعلیم می‌داد که خدا اختیار انتخاب و اراده عطا فرموده و هیچ کسی حق ندارد آن را از انسان بگیرد و یا اگر منظور از الهام آوردن کامل، همانا یک سلسله احکام و اوامر موثق است که تمام جهات زندگی بشر را منظم می‌گرداند، نظیر قانون‌های مدنی، سیاسی و اقتصادی طریقه معاشرت مردم با یکدیگر و طریق دست شستن یا نظافت کردن بدن و خانه و شهر. عیسای مسیح نمی‌تواند برتر از دیگران باشد، زیرا او احکام بسیاری نیاورد و حتی به سیاست و قانون‌های مدنی کشور کاری ندارد.

ولی اگر مقصود از الهام، بخشش گناه و هدایت انسان گنه‌کار به سوی خدا باشد و حجاب کوری و بی‌ایمانی را از قلب مردم بردارد و به بشر عاقبت شوم و نیاز شدید او و به بخشش از آن را نشان دهد و آنها را متقاعد و ملزم به تأثیر محبت خدا نماید و خدا را به آنان نشان دهد و گفتار خداوند را به آنان بگوید آن وقت است که مسیح دارای ارزش الهامی است که یگانه و رفیع می‌باشد، چون نظیر او کسی نبوده و نخواهد بود... عیسای مسیح خدا و اراده‌اش را برای بنی بشر به طریق بی‌نظیری آشکار کرده است. حضرت موسی احکام مقدس الهی را آورد، ولی عیسی مسیح محبت و فیض خدا را نسبت به آدمیان نشان می‌دهد. حقیقت امر این است که احکام هر اندازه کامل باشد، ممکن است با تغییرات زمانه دوام نیاورد و کهنه گردد، ولی فیض خدا همیشه تازه می‌ماند و فیض خدا که مسیح آن را مکشوف ساخته هرگز کهنه نمی‌گردد. مثلا مسیح می‌گوید: «خداوند خدای خود را به تمامی دل و تمامی خاطر و تمامی قوت خو محبت نما» و یا «همسایه خود را مثل خودت دوست بدار». چنین فرمایشی هرگز منسوخ نخواهد شد، اتفاقا بزرگتر از این دو حکم، حکم دیگری نه در آسمان و نه در زمین وجود ندارد.

وقتی که تعلیمات مسیح را می‌خوانیم، ملاحظه می‌کنیم که هیچ یک از آنها بر اثر تغییر زمان منسوخ و یا بی‌ارزش نشده‌اند بلکه هر روز که می‌گذرد، نیاز بشر به اجرای آن لازم‌تر می‌گردد، به طوری که بقای نسل بشر مستقیما به اجرای آن بستگی تام دارد، زیرا مسیحیت پیروی از یک اعتقادنامه که مجموعه‌ای از احکام و شرایط که با زمان تغییر می‌کند، نیست بلکه پیروی از عدالت، محبت، تواضع، فروتنی، رحمت و ایمان است؛ صفاتی که دارای اعتبار و اهمیت ابدی هستند. الهام، به معنی این نیست که خدا جملات را دیکته کرد، بلکه به این معنی است که «خدا صحبت فرمود» و اگر به تعالیم و اعمال مسیح بنگریم، این حقیقت بر ما مسلم می‌شود که خدا در مسیح خویشت را توسط کلام عمل، و تعلیم و قدرتش مکشوف ساخته است. وقتی که گفتار و تعالیم مسیح که جلال بر نامش باد را می‌خوانیم، ملاحظه می‌کنیم که جز خداوند کسی دیگر نمی‌تواند این سخنان را بگوید. وقتی قدرت مسیح را بر عالم اموات ئ بر عالم طبیعت و عالم ارواح و عالم گناه و امراض می‌بینیم، درخواهیم یافت که جز خدا کس دیگری نمی‌تواند آنها را بگوید و انجام دهد.

کسی جز خدا نمی‌تواند مرده را حیات بخشد و مسیح تنها کسی بود که مردگان را زنده می‌کرد (یوحنا ۱۴) و (لوقا ۷: ۱۱– ۱۷)، جز خدا کسی نمی‌تواند طوفان دریا را آرام کند و بادها از او فرمان برند و مسیح تنها کسی بود که طوفان را آرام ساخت. جز خدا کسی بر شیطان و نیروی او برتری ندارد و مسیح بر کسانی که ارواح خبیث داشتند فرمان می‌داد تا انسان‌ها را رها کنند (متی ۸: ۲۸– ۳۲). جز خدا کسی نمی‌تواند گناهان را ببخشد و مسیح با دلیل برهان و

با قاطعیت گناهان را می‌بخشید (لوقا ۵: ۱۷– ۲۵). جز خدا کسی نمی‌تواند انواع امراض را شفا بخشد و مسیح هر نوع مرضی را شفا می‌بخشید و تندرستی عطا می‌کرد (متی ۴: ۲۳– ۲۴). جز خدا کسی نمی‌تواند تعلیمات جاودانی عطا کند و مسیح تعلیماتش پایدار و تا ابد جاویدان خواهد بود به طوری که بقای انسان‌ها به اجرای آن بستگی دارد (متی ۵: ۷). یکی دیگر از دلایلی که مسیح الهام حقیقی و کامل خدا به بشر می‌باشد این است که ما با صفات و شخصیت خدا که تاکنون بر بشر معلوم نشده بود رو به رو می‌شویم. توسط عیسای مسیح درمی‌یابیم که خدا محبت است، خدا روح است، خدا نور است، خدا قدوس است و...

باز متذکر می‌شویم که اگر خدا خود را به ما مکشوف نمی‌ساخت، انسان‌ها هر چقدر هم حکیم و دانشمند و فیلسوف باشند، هرگز نخواهند توانست به اندازه مویی از او چیزی را آشکار کنند. یگانه راهی که می‌توانیم به ذات اقدس و تبارکش پی برده و صفات و سیرت او را دریابیم آن است که او خود را به ما معرفی کند. اگر خدا توسط قدرت و کلام خود کهکشان‌ها را خلق نمی‌کرد، بشر از کجا می‌توانست بر قدرت او پی ببرد؟ اگر خدا نظم را در کهکشان‌ها قرار نمی‌داد، چگونه به خدای ناظم پی می‌بردیم؟ اگر خدا توسط پیامبران سخن می‌گفت، چگونه ما به خصوصیاتش نظیر داور عادل، بخشنده، مهربان، رحیم و قدوس و... پی می‌بردیم؟ مسلما به هیچ وجه امکان‌پذیر نبود. «**تا که از جانب معشوق نباشد کششی کوشش عاشق بیچاره به جایی نرسد**».

شاید بتوان گفت نقطه احساس الهام در عیسای مسیح این است که «خدا محبت است». در هیچ یک از مذاهب عالم ما قادر نیستیم بگوییم که مثلا خدا محبت است و یا خدا روح است، یا خدا نور است، زیرا به عقیده آنها با گفتن چنین جملاتی ما خدا را «در آن جمله یا اصل محدود ساخته‌ایم...» در مذاهب دیگر اگرچه بعضی از خصوصیات و سیرت الهی مکشوف گردیده، اما در حقیقت خدا خدای ناشناخته‌ای است، زیرا اگر بپرسیم که خدایی را که می‌پرستید، چه نوع خدایی است، جواب‌های متفاوتی خواهید شنید از جمله جواب‌هایی که اکثرا در کوچه و بازار و از معلمان مذهبی شنیده‌ایم این است که خدا به قدری عظیم و کریم، پر قدرت و قدوس است که هرگز ما قادر نخواهیم بود حتی ذره‌ای به عظمت او پی ببریم و بتوانیم بگوییم که خدایی را که می‌پرستیم این است. خدا آن بالا، بالاها بر تخت جلال نشسته است و ما در این زمین قادر نیستیم او را آنطور که هست بشناسیم. آنچه از گفتار و تعلیمات دینی دیگران نصیب ما می‌شود، این است که خداوند، خدای ناشناخته‌ای است.

در حالی که مسیحیت، خدا را آشکار می‌سازد و عقیده کسانی را که فکر می‌کنند با گفتن «خدا روح است» و یا «خدا نور است» و یا «خدا محبت است»، او محدود گردیده است، کاملا مخالف است و صریحا تعلیم می‌دهد که خداوند هرگز محدود نمی‌گردد و محدود نیست و این خود خداوند است که در مظهر مشهودی به ما بشر ذات خود را نشان داده، ما می‌بینیم که خدا محبت، نور و روح است و البته این بدان معنی نیست که اگر خدا محبت است، دیگر او خدای عادل، نور، پاک، قدوس و بخشنده و... نیست، خیر. خدا در جملات انسانی محدود نگردیده و در عین حالی که خود فرموده، «محبت هستم»، بقیه صفات و خصوصیاتی که سایر پیامبران قبلا از خداوند به ما معرفی کرده‌اند نیز دارا می‌باشد و چه بسا بیشتر. کافی است که ما به معنی و خصوصیات محبت، نور و روح پی ببریم تا خدا را بهتر بشناسیم. نکته دیگری که در الهام حقیقی بسیار حساس است، این است که در مذاهب دیگر، در خدا ترکیبی از خوبی و بدی دیده می‌شود ولی در الهام مسیح، خدا کاملا محبت است و ما را دوست می‌دارد، او بشر یاغی و سرکش را دوست دارد و در همین الهام در مسیح است که به محبت نامحدود خدا به انسان پی می‌بریم این نامحدودی و عمومیت محبتش در الهام در مسیح منحصر به فرد است، زیرا قوه خدا در مسیح در تهدید به غضب خدا نیست، بلکه در جاذبه محبت است.

این الهام بی‌نظیر خدا دارای مژده‌ای حقیقی است برای همه انسان‌ها و آن این است که خدا ما را دوست دارد. خدا من گناه‌کار را دوست دارد و مرا به حال خود در مرداب گناه و افسردگی و بدبختی که بر اثر ثمرات گناهانم دست به گریبانم شده رها نکرده است، بلکه می‌خواهد مرا از آن برهاند. ریشه تمام بدبختی‌ها، رنج‌ها، امراض، نگرانی‌ها، جنگها و فقر و حتی مرگ و لعنت بر روی زمین و درک نکردن و دوری از خالق، در یک چیز است و آن گناه است. گناه ریشه تمام بدبختی‌های انسان است. تا گناه است بدبختی، جنگ، قحطی، مرض، نامیدی و سرانجام مرگ هم هست. طبق کلام خدا، همه انسان‌ها گناه کرده‌اند و همه از حضور خدا رانده شده‌اند و همه به خاطر خطاهایشان محکوم به مرگ هستند. البته معیار پاکی ما انسان‌ها ممکن است این گفته کلام خدا را رد کند که همه گناهکارند، زیرا اگر خود را با یکدیگر مقایسه کنیم، آنگاه خود را مقدس‌تر از دیگران می‌بینیم، ولی خدا آدمیان را از روی معیاری

انسانی قضاوت نمی‌کند، بلکه خود دارای معیاری است کامل و قدوس و ما را مطابق معیار قدوسیت خود می‌سنجد. در همین معیار است که خداوند ما را گناهکار می‌بیند و در این مورد کلام خدا می‌گوید راه خدا با راه انسان یکی نیست و افکار خدا با افکار انسان یکی نمی‌باشد، بنابراین اگر گفته کلام خدا را مبنی بر «ریشه همه بدی‌ها از گناه است» را بپذیریم الهام حقیقی را پذیرفته‌ایم.

اگر الهام حقیقی باشد اما کامل نباشد، فقط بیان کننده این واقعیت خواهد بود که مرض گناه نیازمند دارو است، اما خود دارو را نمی‌دهد، بلکه راه به دست آوردن آن را بیان کند و به انسان دل مریض و ضعیف می‌گوید که اگر همیشه از خدا بترسی و همیشه عبادت کنی و هیچ وقت دروغ نگویی و دزدی نکنی، زنا نکنی، طمع نورزی، خمس و زکات بدهی، هیچ آدمی را در زندگانیت نرنجانی، آن وقت شاید بتوانی دارو ومرهم دلت را از خدا بگیری و انشاالله خواهی گرفت. الهام حقیقی در مسیح کامل شده، زیرا خدا در مسیح خویشتن را مکشوف گردانیده و خود داروی درمان قلب بیمار و مریض و گناهکار انسان را تهیه کرده و آن را به انسان‌هایی که به حضورش بیایند و طالب آن باشند و آن را بپذیرند عطا می‌کند و تنها کاری که انسان برای به دست آوردن داروی شفابخش قلبش که خداوند خود مهیا کرده است باید انجام دهد همانا ایمان آوردن است. ایمان به اینکه خدا او را دوست دارد و خود را به این عالم در مسیح ظاهر کرده و «داروی شفابخش» و یا راه نجات را مهیا نموده است، زیرا مسیح با پرداخت جرم گناهان بشر بر روی صلیب و با برداشتن گناهان ما، ما را از زخم‌ها و مرض‌های گناه داده است و داروی شفابخش به ما عطا نموده، این حقیقت نه تنها بر ما توسط خود مسیح حدود ۲۰۰۰ سال پیش آشکار گردید، بلکه پیشین هم توسط الهام حقیقی، علاقه خداوند و محبت او نسبت به انسان گناهکار را دریافته‌اند و توسط رویاهای الهی متوجه آن شده‌اند و آن را پیشگویی نموده‌اند.

اشعیای نبی که ۷۰۰ سال قبل از میلاد مسیح می‌زیسته درمورد شفای دل‌های انسان‌ها و رها شدن از زخم‌های گناه و مرض‌های روح و عطا شدن داروی شفابخش وقتی در رویا «خداوند مجسم شده در مسیح» را می‌بیند، می‌گوید: «کیست که خبر ما را تصدیق نموده و کیست که ساعد خداوند بر او مکشوف شده... او را نه صورتی و نه جمالی باشد و چون او را می‌نگریم منظری ندارد که مشتاق او باشیم... لیکن او غم‌های ما را بر خود گرفت و دردهای ما را بر خویشتن حمل نموده و ما او را از جانب خدای زحمت کشیده و مضروب و مبتلا گمان بردیم، و حال آنکه او به سبب تقصیرهای ما مجروح و به سبب گناهان ما کوفته گردید و تأدیب سلامتی ما بر وی آمد و از زخم‌های او ما شفا یافتیم، جمیع ما مثل گوسفندان گمراه شده بودیم و هر یکی از ما به راه خود برگشته بود و خدا گناه جمیع ما را بر وی نهاد... برای خطاکاران شفاعت نمود» (اشعیا باب ۵۳).

این قسمت از تورات یکی از زیباترین آیاتی است که درباره عیسای مسیح و کار و صلیب و مرگ و پیشگویی کرده است. اگر بخواهیم این آیات را تفسیر کنیم خود کتابی می‌گردد، ولی آنچه که مورد نظر ماست و به موضوع ما ربط دارد همانا عطا شدن داروی شفابخش انسان از گناهان می‌باشد، که ما از زخم‌های او شفا یافتیم و تأدیب سلامتی وی بر ما آمد؛ یعنی مسیح گناهان ما را بر خود گرفت و ما را آزاد کرد. او زخمی شد تا ما زخم برنداریم، او مضروب شد تا ما شکسته نشویم، او کشته شد تا ما زندگی کنیم. فداکاری پشت فداکاری! محبت بی‌انتهای خدا در مسیح مهیا شده نه اینکه بشر لیاقت نجات را داشته باشد و یا آدمی به خاطر اعمال نیکش و خیرات و صدقه و دعا و روزه و نماز، حق رها شدن از عذاب و گناه را داشته باشد، خیر، بلکه او از روی محبت خود، وقتی انسان عاجز و ناتوان و محکوم به مرگ را دید، راه نجات و بخشش را در برابر او قرار داده تا بتواند از مرگ ابدی برهد. مقصود خدا از ادامه حیات بشر این نیست که ما را هلاک سازد، بلکه ما را نجات دهد، همانطوری که مسیح فرمود: «پسر انسان نیامده تا مردم را هلاک سازد بلکه تا آنها را جیات بخشد، نجات دهد و آنها نجات یابند.»

خدا توسط عیسای مسیح قلب پرمحبت خود را می‌گشاید و ما را تشویق و ترغیب می‌کند که دعوت او و کاری که او بر ایمان انجام داده است را بپذیریم و به دعوت فیض‌آمیز او جواب مثبت بدهیم. الهام خدا در مسیح دارای مژده‌ای حقیقی است و توسط همین مژده در الهام است که خدا، از روی محبت عظیم خود و فیض بی‌پایانش خود را به ما و شما شناسانیده است. این است دعوت مسیحیان از همه کسانی که مشتاق شناخت خداوند یکتا هستند که اگر با خلوص نیت انجیل را بخوانید و با ایمان به مسیح زندگی کنید، خدا را به طریق یگانه و انحصاری خواهید شناخت و محبت و نجات او را درک خواهید کرد و صاحب حیات جاوید خواهید بود. در میان همه راه‌های مختلف، یگانه راه حقیقت را

بیایید و در آن قدم بردارید. این جمله مسیح را فراموش نفرمایید که فرمود: «من راه و راستی و حیات هستم، هیچ کس نزد پدر (خدا) جز به وسیله آن نمی‌آید...» و امروز عیسای مسیح زنده این مظهر و مکاشفه خدا از شما دعوت می‌نماید که: «بیایید نزد من ای تمامی زحمتکشان و گرانباران و من شما را آرامی خواهم بخشید...» (متی ۱۱: ۲۸).